

7. Bradley.
8. Matan Vilnai.
9. Israeli Purchasing Mission.
10. John Hadden.
11. Zalman Mordecai Shapiro.
12. Arrow.
13. Economic Espionage Act.

به بازدارندگی جاسوسی اقتصادی کشورها نمی‌نماید، به ویژه اگر این کشور اسرائیل باشد. نشانه‌ای وجود ندارد که واشنگتن از لحاظ سیاسی تمایلی به تحریم اساسی کشورهای مرتکب جاسوسی اقتصادی داشته باشد.

آشکاراست که در کوتاه مدت، این فعالیت‌های غیر قانونی، منافی برای اسرائیل به ارمغان می‌آورند، اما در بلند مدت باعث تضعیف رابطه این کشور با آمریکا خواهد شد که ضامن نهایی امنیت اسرائیل به شمار می‌آید.

ایران، همسایگان شرقی و امنیت مرزهای مشترک:

تغییرات نوین ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی شوروی

فروپاشی شوروی با تغییر و تحولات عظیمی در صحنه بین‌المللی همراه بوده است. از جمله این تحولات می‌توان به ماهیت دگرگون شونده نظام توزیع قدرت در سطح جهانی از حالت دو قطبی به چند قطبی، تغییرات نوین ژئوپلیتیکی و شکل جدید مناسبات منطقه‌ای، اهمیت یافتن بیشتر عنصر اقتصادی به جای عنصر ایدئولوژیک و نظامی در روابط کشورها، افزایش تعداد بازیگران دولتی در مجامع بین‌المللی و مهمتر از همه پررنگ تر شدن نقش قومیت و خرده ناسیونالیسم و آثار آن بر امنیت ملی کشورهای همجوار با شوروی سابق اشاره کرد.

ترجمه و تلخیص: سعیده لطفیان، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

پاورقی‌ها:

1. Office of Special Tasks (LAKAM).
2. Malmah.
3. Recon/ Optical.
4. Ofek-3.
5. General Dynamics.
6. David Tenenbaum.

تهدیدات خارجی، معرفی می کند. مکتب دوم که به مکتب نگرش سیستمیک معروف است، از امنیت متقابل سخن می گوید و معتقد است که روابط کشورها در نظام بین المللی به گونه ای است که در حال وابستگی متقابل قرار دارند و لذا امنیت پدیده ای ملی نیست. مکتب سوم که عمدتاً در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی پایه عرصه وجود گذاشت، ریشه نامنی را در کشورهای جهان سوم داخلی توصیف کرده و چهار بحران اصلی هویت، توزیع قدرت، مشارکت و مشروعیت را ریشه نامنی در کشورهای جهان سوم معرفی می کند.^۱

با توجه به این بحث تئوریک، این نوشتار منبع و ریشه نامنی را در تهدیدات خارجی می داند. بنابراین پرسش اصلی این است که فروپاشی شوروی چه تأثیری بر امنیت ملی و آسیب پذیری مرزهای ایران و همسایگان شرقی یعنی افغانستان و پاکستان گذاشته است؟ فرضیه اصلی بحث حاضر آن است که فروپاشی شوروی و گسترش تمایلات استقلال طلبانه قومیتها و به دنبال آن ایجاد خطرات تجزیه طلبی در مرزهای شرقی، امنیت ملی کشور را

معمولاً تغییرات عمده سیاسی و جغرافیایی با تشدید تمایلات جدایی خواهی و تجزیه طلبی همراه می باشد. در این زمینه نیز فروپاشی شوروی بر خوردهای قومی و ناسیونالیستی را افزایش داده است، به طوری که برای کشور ما نیز تحولات جدید، به خصوص در زمینه پرننگ شدن نقش قومیت و گسترش تمایلات استقلال خواهانه گروههای ملی در کشورهای همجوار سرنوشت ساز بوده است، زیرا مستقیماً با امنیت ملی کشور ارتباط دارد. لذا با توجه به اهمیت این موضوع، در این نوشتار کوتاه سعی داریم تا آثار فروپاشی شوروی را در زمینه گسترش گرایشهای استقلال خواهانه قومیتها در مرزهای شرقی ایران و تأثیر آن بر امنیت ملی کشور مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

مسائل مربوط به امنیت ملی از جمله مسائل پراهمیتی است که کشورها به آن توجه خاصی دارند. به طور کلی سه مکتب در پهنه مطالعات امنیت ملی وجود دارد. مکتب اول که عمدتاً توسط محققان امریکایی مطرح شده است، ریشه نامنی را،

به خطر انداخته است. بدین معنی که فروپاشی شوروی (متغیر مستقل)، استقلال خواهی قومیتها و به دنبال آن آسیب پذیری متقابل مرزها و ناامنی را در مرزهای شرقی (متغیر وابسته) در پی داشته است.

تمرکز اصلی نوشتار حاضر بر روی مسئله خطرات احتمالی استقلال خواهی قومیتها می باشد. لذا در این بحث و بررسی، ابتدا در بخش اول سعی کردیم تا

تغییر و تحولات نوین ژئوپولیتیکي پس از فروپاشی شوروی را در موقعیت این کشورها به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

سپس در بخش دوم، به مسئله گسترش تمایلات استقلال خواهی قومیتها در شرایط نوین ژئوپولیتیکي پرداختیم و نهایتاً در بخش سوم نیز اثرات این استقلال خواهی را بر آسیب پذیری متقابل مرزهای ملی این سه کشور مورد بررسی قرار دادیم.

فروپاشی شوروی و تغییرات نوین ژئوپولیتیکي در مرزهای ایران، پاکستان و افغانستان

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد

واقعۀ بسیار مهمی برای سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان به حساب می آید، واقعۀ ای که از بسیاری جهات می تواند به نفع این کشورها باشد و یا در مقابل از بسیاری جهات به ضرر این کشورها تمام گردد. در ادامه، مهمترین تحولات مزبور را

در مورد این کشورها مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- فروپاشی شوروی و تغییرات نوین ژئوپولیتیکي در مرزهای ایران

برای ایران این تغییر و تحولات فرصت ها و خطراتی در پی داشت. فروپاشی شوروی و گشایش مرزهای جدید نه تنها حذف تهدید عمده نظامی و ایدئولوژیک را در پی داشت، بلکه فرصتهای جدیدی را برای ایران فراهم آورد. در شرایط نوین، ایران می تواند روابط جدید امنیتی و سیاسی با همسایگان جدید خود ایجاد نماید. از لحاظ امنیتی، تهدید ارتش های شوروی به فاصله دورتر و مطمئن تری عقب رانده شده است. در واقع، رابطه عدم تقارن قدرت بین ایران و همسایه قدرتمند شمالی، به نفع ایران تغییر کرد و

برای اولین بار در تاریخ جدید، ایران اکنون نسبتاً از همسایگان شمالی خود قدرتمندتر شده است.^۲

البته اگرچه در حال حاضر روسیه هنوز در مرزهای شمالی ایران قدرت بلامنازع محسوب می‌گردد، اما ایران نیز در شرایط نوین ژئوپولیتیکی، پس از روسیه قدرتمندترین کشور در منطقه به حساب می‌آید و جمهوریهای تازه استقلال یافته می‌کوشند تا با برقراری روابط نزدیک و حسنه با ایران، از آن به عنوان اهرم تعادلی برای حفظ موقعیت خود در برابر روسیه استفاده نمایند. در واقع شرایط جدید، موقعیت منحصر به فردی به ایران بخشیده است، بدین معنی که علاوه بر منافع امنیتی در جنوب و سواحل خلیج فارس و دریای عمان، بُعد تازه‌ی از منافع ملی را نیز در شمال پیدا کرده^۳ و بدین ترتیب بر عمق استراتژیک ایران افزوده شده است.^۴

از لحاظ سیاسی، دولت ایران می‌تواند، روابط جدید سیاسی با همسایگان خود ایجاد کرده و بدین ترتیب موقعیت منطقه‌ای خود را بهبود بخشیده و به انزوای بین‌المللی خود که بعد از انقلاب اسلامی از

سوی قدرتهای غربی بر این کشور تحمیل شده بود، پایان دهد و با گسترش روابط اقتصادی با این کشورها و کسب بازارهای جدید برای کالاهای مصرفی خود، سعی در تقویت بنیه اقتصادی خود نماید. همچنین موقعیت تزانزیتی به دست آمده در نتیجه این تغییر و تحولات می‌تواند منشأ همبستگی و ادغام‌پذیری اقتصادی و تجاری بین ایران و کشورهای تازه تأسیس شمالی باشد. در نهایت از لحاظ فرهنگی نیز، امکان احیای مجدد روابط با مردمانی که با ایرانیان مشترکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و زبانی فراوانی دارند، پدید آمده است.^۵

اما فروپاشی شوروی و تغییرات نوین ژئوپولیتیکی، خطراتی را نیز در برداشته است. از جمله این خطرات جایگزینی ایالات متحده آمریکا به جای شوروی سابق می‌باشد. بدین معنی که فروپاشی شوروی، موقعیت ایالات متحده آمریکا را در طول مرزهای ایران تقویت کرده و محدودیت‌های سابق را نیز از بین برده است.^۶ در شرایط جدید، ایالات متحده می‌تواند برای اولین بار حضور سیاسی خود را در جمهوریهای تازه استقلال یافته اوراسیا تا مرزهای چین

گسترش دهد و در نتیجه بر منطقه خلیج فارس تسلط یابد.^۷ در واقع فروپاشی شوروی شرایطی را به وجود آورده که از نظر تاریخی بی سابقه است. چرا که طی سالیان دراز، منطقه شرق میانه و خلیج فارس محل رقابت شدید قدرتهای بزرگ از قبیل روسیه و عثمانی، روسیه و بریتانیا، فرانسه و بریتانیا بوده، اما در شرایط جدید برای اولین بار در تاریخ یک نیروی واحد خارجی برتری انحصاری خود را در منطقه به نمایش گذاشته است.^۸ بنابراین اگرچه با فروپاشی شوروی، خطر حضور ابرقدرت شمالی از بین رفته است، اما در شرایط حضور بدون محدودیت آمریکا در منطقه، ایران از چهار طرف در محاصره این کشور و هم پیمانان منطقه ای آن قرار گرفته است. وضعیت جدید، دشواریهای خاص ژئوپولیتیکی برای ایران ایجاد کرده که ادامه آن می تواند عواقب خطرناکی داشته باشد.

یکی دیگر از مهمترین و جدی ترین این خطرات، مسئله استقلال خواهی قومیتها^۹ و خطر بی ثباتی و جنگ و آشوب در طول مرزهای سرزمینی ایران می باشد. در واقع با از بین رفتن قدرت سرکوبگر شوروی،

عدم ثبات و منازعات منطقه ای بین جمهوریهای سابق شوروی آغاز گردید. این امر، ناشی از استقلال خواهی قومیتهایی می باشد که در طول ۷۰ سال حاکمیت کمونیستها مجالی برای بروز نیافته بودند. در حال حاضر جنگ و بی ثباتی در تاجیکستان، آذربایجان و گرجستان و ادامه و تشدید برخوردهای قومی در افغانستان، مهمترین مصادیق این تحولات می باشند. در شرایط نوین، ادامه و گسترش این منازعات قومی به طور جدی امنیت مرزهای شمالی و شرقی کشور را آسیب پذیر ساخته است.

۲- فروپاشی شوروی و تغییرات نوین ژئوپولیتیکی در مرزهای پاکستان

برای پاکستان نیز فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، متضمن مزایا و زیانهایی بوده است. از جمله این مزایا، فروپاشی شوروی و آرایش جدید سیاسی در آسیای مرکزی و افغانستان فرصتهای جدیدی را برای پاکستان در آسیای جنوب غربی ایجاد کرده است.^{۱۰} در درجه اول از لحاظ امنیتی، با گشایش مرزهای جدید، خطر تهدید امنیتی و نظامی شوروی از بین رفته است. همچنین در شرایط

جدید بین‌المللی، پاکستان با گسترش روابط با کشورهای مسلمان آسیای مرکزی از حالت منزوی بودن به عنوان یک کشور مسلمان آسیب‌پذیر در مرزهای گسترده خود با هندوستان خارج شده و به امکان تأسیس یک مجموعه بزرگ مسلمان در منطقه برای

مقابله با این خطر می‌اندیشد.^{۱۱} در واقع پاکستانیها نه تنها می‌توانند از این حوزه نفوذ طبیعی، به عنوان وزنه تعادلی در برابر هندوستان و دنیای عرب زبان جنوب استفاده کنند و بر عمق استراتژیک خود بیافزایند،^{۱۲} بلکه می‌توانند موضع جهانی خود را نیز تقویت نمایند.^{۱۳}

از لحاظ اقتصادی نیز با استقلال کشورهای آسیای مرکزی، پاکستان در جستجوی بازارهای جدید و گسترش تجارت در منطقه است. این منطقه از گستردگی جغرافیایی و جمعیت قابل توجهی برخوردار است. به طوری که می‌تواند در تقویت بنیه و زیرساخت‌های اقتصادی پاکستان نقش مهمی ایفا نماید. واقعیت دیگر، گشودن راههای مواصلاتی جدید از طریق پاکستان به منطقه آسیای مرکزی است که برای پاکستان مزایای متعدد اقتصادی دارد. البته

باید توجه داشت که پاکستان دارای دو محدودیت اساسی در این زمینه است. یکی جنگ در افغانستان و دیگری ناآرامی در تاجیکستان، یعنی دو کشوری که دروازه ورود پاکستان به آسیای مرکزی به حساب می‌آیند.^{۱۴}

اما فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد زیانهایی نیز برای موقعیت پاکستان به همراه داشته است. از جمله این زیانها، آن است که پاکستان مانند دوران جنگ سرد، یعنی زمانی که به عنوان عضوی از حلقه محاصره در خط مقدم تقابل شرق و غرب - بویژه پس از مداخله نظامی شوروی در افغانستان - قرار داشت، از اهمیت ژئوپولیتیکی برخوردار نیست.^{۱۵} در دوران جنگ سرد، پاکستان به عنوان کشور هم‌مرز با افغانستان، در سیاست خارجی امریکا از اهمیت استراتژیکی فوق‌العاده‌ای برخوردار گردید.^{۱۶} امریکا علاوه بر آنکه می‌توانست از طریق پاکستان کمکهای نظامی خود را به مجاهدین افغانی برای مقابله با نیروهای شوروی ارسال نماید، از آن به عنوان زبان‌گویای خود در مسائل افغانستان استفاده می‌کرد. بدین‌سان کمکهای

اقتصادی - نظامی آمریکا و غرب نیز به پاکستان فزونی گرفت.^{۱۷}

مهمتر از همه اینکه، فروپاشی شوروی باعث تشدید درگیریهای قومی و حرکتهای استقلال خواهی و اغتشاش و بی ثباتی در جمهوریهای سابق این کشور در آسیای مرکزی گردید که دامنه آن طبعاً به درون افغانستان کشیده شده و نهایتاً بر اوضاع سیاسی - اجتماعی پاکستان نیز تأثیر می گذارد. در واقع، گسترش تضادهای اجتماعی و قومی و مذهبی در افغانستان و گسترش مهاجرت جمعیت این کشور، منجر به پیچیده تر شدن مشکلات قومی و مذهبی پاکستان شده و جامعه پرتنش این کشور را با بحران های بزرگتری مواجه خواهد کرد.

۳- فروپاشی شوروی و تغییرات نوین ژئوپولیتیکی در مرزهای افغانستان

نهایتاً فروپاشی شوروی مهمترین تأثیر را بر جامعه افغانستان برجای گذاشت. پایان جنگ سرد و قبل از آن خروج ارتش شوروی از افغانستان، منجر به گسترش بحران های قومی - مذهبی در این کشور گردید، در دوران جنگ سرد، افغانستان از اهمیت

استراتژیکی ویژه ای برای غرب و به خصوص آمریکا برخوردار بود و به همین دلیل نیز مجاهدین افغان، کمکهای مالی و نظامی فراوانی از آمریکا دریافت می کردند. اما با خروج ارتش شوروی و پایان جنگ سرد، به تدریج از اهمیت استراتژیکی افغانستان برای غرب کاسته شد.

اما فروپاشی شوروی و همراه با آن استقلال کشورهای آسیای مرکزی سبب گردید که افغانستان همانند قرنهای گذشته، مجدداً اهمیت ارتباطاتی خود را به عنوان دروازه ارتباطی شمال و جنوب آسیا پیدا کند. غنی رغم مسدود بودن سرزمین افغانستان و عدم اتصال آن به آبهای آزاد، این کشور از کانالهای ارتباطی جمهوریهای تازه استقلال یافته به اقیانوس هند محسوب می شود. علاوه بر آن با توجه به منابع معدنی منطقه آسیای مرکزی، بویژه نفت و گاز، قدرتهای غربی به این کشور به عنوان معبر احتمالی لوله های نفت و گاز می نگرند، قدرتهایی که بی اعتنایی و عدم مساعدت آنها در طول جنگ سرد، باعث غلطییدن افغانستان در دامان شوروی سابق گردید.^{۱۸}

همچنین در شرایط جدید، افغانستان

اهمیت ویژه ای یافته است زیرا سرنوشت این کشور با تحولات منطقه آسیای مرکزی گره خورده است. در واقع بحران افغانستان می تواند بر صلح و ثبات آسیای مرکزی و کشورهای منطقه مثل پاکستان و ایران به طور خاص تأثیر بگذارد. ادامه بحران در افغانستان هم اکنون بر منازعه جاری تاجیکستان و ترکمنستان تأثیر می گذارد و آن نیز به نوبه خود بر قزاقستان و نهایتاً به طور بالقوه روسیه نیز درگیر این مسائل می شود.

مهمتر از همه اینکه، خطرات احتمالی تجزیه افغانستان، تأثیر جدی بر تمامیت ارضی و امنیت ملی پاکستان و ایران دارد. بنابراین مسائل افغانستان، قابلیت ایجاد بحران از اقیانوس هند و خلیج فارس تا قطب شمال را

دارا می باشد.^{۱۹}

۱- فروپاشی شوروی و مسئله استقلال خواهی و تمایلات قوم گرایانه پشتون ها

فروپاشی شوروی، مسئله ناسیونالیسم قومی پشتون را وارد مرحله جدیدی کرده است. زیرا با استقلال جمهوریهای تاجیکستان و ازبکستان در آسیای مرکزی، اندیشه های وحدت طلبانه در میان تاجیک ها و ازبک های شمال افغانستان با این جمهوریها تقویت گردیده و این امر به نوبه خود منجر به گسترش گرایشهای وحدت گرایانه پشتون های جنوب افغانستان با هم نوعان خود در پاکستان شده است. در طول جنگ داخلی افغانستان، در نتیجه

فروپاشی شوروی و مسئله استقلال خواهی قومیت ها در مرزهای شرقی ایران با فروپاشی شوروی، ناسیونالیسم قومی و فرهنگی در مناطق جنوبی شوروی افزایش یافت. همچنین بسیاری از اختلافات ارضی نهفته در بین جمهوریهای جنوبی شوروی و در مواردی نیز میان آنها و

مهاجرت گسترده پشتون‌ها - که گروه غالب قومی در افغانستان هستند - به پاکستان، امروزه آنها حدود یک سوم جمعیت افغانستان، یعنی حدود ۵ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند. برعکس، پاکستان اکنون میزبان دو برابر رقم مزبور یعنی حدود ۱۰ میلیون پشتون است، اگرچه این مقدار کمتر از ۱۰ درصد جمعیت پاکستان را شامل می‌شود.^{۲۱}

به طور کلی مسئله پشتونستان یک واقعیت ژئوپولیتیکی است که هرگز از بین نخواهد رفت، حتی اگر توافقی نیز میان افغانستان و پاکستان حاصل گردد، این مسئله همچنان به صورت کلی یکی از منابع نهفته درگیری باقی خواهد ماند. ریشه این مسئله نیز به زمان استقلال پاکستان برمی‌گردد، یعنی زمانی که «خط دوراند» - یعنی خط مرزی میان افغانستان و هند بریتانیا که در سال ۱۹۸۳ بریتانیاییها آن را به زور به فرمانروای افغانستان تحمیل کرده بودند و امروزه مرز پاکستان و افغانستان به حساب می‌آید - پشتون‌ها را به دو قسمت تقسیم کرد. از آن زمان افغانستان همواره نسبت به این مرز

ساختگی، ادعاهای ارضی دارد، چرا که جمعیت این ناحیه را عمدتاً پشتون‌هایی تشکیل می‌دهند که به لحاظ قومی با پشتون‌های افغانستان که گروه سیاسی قومی غالب در این کشور هستند، فرقی ندارند.^{۲۲} پشتون‌های این ناحیه، خواهان الحاق به افغانستان می‌باشند، لذا در سال ۱۹۴۹ با حمایت دولت افغانستان تشکیل حکومت مستقل «پشتونستان» را اعلام کردند. اما دولت پاکستان هیچ‌گاه اجازه تحقق چنین فکری را به آنها نداد. بدین ترتیب مفهوم «پشتونستان بزرگ» که تهدیدی علیه تمامیت ارضی پاکستان می‌باشد و همواره در ذهن افغانها زنده است،^{۲۳} در شرایط نوین ژئوپولیتیکی مصداق تازه‌ای یافته است.

امروزه نیز یکی از نظرهای موجود در مورد پیدایش گروه «طالبان» در افغانستان، تلاش برای ایجاد وحدت و یکپارچگی اقوام و قبایل پشتون افغانستان است. مهم‌ترین عاملی که برای توجیه این نظر وجود دارد، پیشرفت سریع و بدون مانع طالبان در مناطق پشتون‌نشین جنوب و جنوب شرقی افغانستان می‌باشد. طبق این

دیدگاه، جنبش طالبان در حقیقت مظهر خیزش پشتون‌ها و ناسیونالیسم پشتون در افغانستان است، به همین دلیل پس از سالها کشمکش بین احزاب و گروه‌های سیاسی افغانستان هنگامی که قدرت به دست یک دولت، غیرپشتون

به رهبری «برهان الدین ربانی» از قوم تاجیک افتاد، اقوام پشتون سرخورده از احزاب جهادی در جستجوی رهبر یا رهبرانی

برای بازگرداندن عزت و قدرت گذشته خویش برآمدند و طالبان با سردادن شعارهای مورد علاقه این قبایل، در بهترین زمان ممکن وارد عمل شدند. از نظر تاریخی نیز در سال ۱۷۷۱، جنبشی شبیه به

جنبش طالبان در شهر هرات مرکب از طوایف پشتون به راه افتاد و به یکپارچگی اقوام پشتون و نیز یکپارچگی کشور انجامید.^{۲۴} البته با توجه به اینکه رهبران بنیادگرا و پشتون طالبان بر اساس عقاید

خود، هیچ گونه تمایلی به طرح مسئله وحدت با پشتون‌های پاکستان و تحقق ایده «پشتونستان بزرگ» را ندارند، دولت

پاکستان نیز با حمایت طالبان، سعی در تسلط گروه قومی پشتون بر قومیت‌های دیگر

همچون تاجیک و ازبک را دارد تا بدین ترتیب هم خطرات احتمالی تجزیه افغانستان را کاهش دهد و هم دامنه نفوذ خود را در افغانستان برای دسترسی مستقیم به آسیای مرکزی افزایش دهد.

۲- فروپاشی شوروی و مسئله استقلال خواهی و تمایلات قوم‌گرایانه تاجیک‌ها و ازبک‌ها

مسئله همبستگی قومی و عدم توازن جمعیتی در مورد تاجیک‌ها و ازبک‌ها نیز صادق است. حدود ۵ میلیون تاجیک در افغانستان زندگی می‌کنند و این در حالی است که در خود تاجیکستان ۳٫۳ میلیون تاجیک زندگی می‌کنند. (به علاوه چند میلیون تاجیک نیز در ازبکستان، حدود صد هزار نفر در مرز قزاقستان و حدود سی هزار نفر نیز در منطقه سین کیانگ چین زندگی می‌کنند).^{۲۵} رویهم‌رفته این تنوع قومی دو مشکل اساسی را دربر دارد:

اول: عدم توازن جمعیتی در افغانستان، یعنی سرزمین افغانستان میزبان جمعیت بیشتری از تاجیک‌ها در مقایسه با سرزمین تاجیکستان است و یا سرزمین پاکستان میزبان جمعیت بیشتری از

پشتون‌ها در مقایسه با سرزمین افغانستان است، که این امر بالقوه یک منبع بی‌ثباتی است. چرا که همواره یک گروه قومی که در خارج از مرزهای اصلی خود زندگی می‌نماید، به طور بالقوه امکان الحاق‌گرایی در آن وجود دارد. دوم: تاجیک‌ها امیدوارند با کسب برتری از طریق افزایش جمعیتی، قدرت را از دست پشتون‌ها خارج سازند. بنابراین هریک از این دو قوم (تاجیک و پشتون) حدود یک سوم جمعیت افغانستان، یعنی حدود ۵ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند. بقیه جمعیت نیز شامل «هزاره‌ها» (۱۵ درصد)، ازبک‌ها (۲ درصد) و ترکمن‌ها (۵ درصد) می‌شوند.^{۲۶}

از سوی دیگر جاذبه‌ایده‌های الحاق‌گرایانه در محافل ملی‌گرای غیررسمی، خصوصاً در میان تاجیک‌ها و ازبک‌ها نشان داده شده است. به عنوان مثال «احمد شاه مسعود» از تاجیک‌های قومی درهٔ پنجشیر اعلامیه‌هایی دربارهٔ الحاق احتمالی تاجیک‌های ساکن افغانستان و جمهوری تاجیکستان انتشار داد. البته نباید صرفاً از روی ظاهر این بیانیه‌ها، در مورد آنها قضاوت کرد، چرا که

به تعبیری دیگر، هدف از آنها وارد آوردن فشار بیشتر به رقبای سیاسی احمد شاه مسعود و تقویت موقعیت اتحادوی در افغانستان شمالی است.^{۲۷}

از جانب دیگر، از محافل غیررسمی ازبکستان نیز، ندهای تشکیل یک فدراسیون یا اتحاد با جماعت‌های ازبک زبان افغانستان و نیز جوامع ازبک ساکن «خُجند» در تاجیکستان و «اوش» در قرقیزستان که شمارشان حدوداً به ۳٫۵ میلیون نفر می‌رسد، به گوش می‌رسد. نیروهای شبه‌نظامی ازبک که شش استان افغانستان شمالی را در اختیار دارند، همراه با جنبش اسلامی ملی، به طور قطع همچنان به صورت یک نیروی چشمگیر در افغانستان باقی خواهند ماند. روابط و مناسبات نزدیک نیروهای مزبور با دولت «اسلام کریم‌اف» رئیس جمهوری ازبکستان، نشانگر این واقعیت است که این نیروها به عنوان عامل پراهمیتی برای ثبات و آیندهٔ این کشور همجوار تلقی می‌گردند.^{۲۸}

بدین ترتیب این یک واقعیت است که نیمهٔ شمالی افغانستان، یعنی منطقهٔ شمالی هندوکش که به طور تاریخی منطقهٔ سکونت

تاجیک ها و ازبک ها می باشد، می تواند به استقلال از افغانستان و پیوستن به هم قومان خود در جمهوریهای مسلمان شمالی تمایل داشته باشد.^{۲۹} البته پشتون ها، یعنی کسانی که برای مدت چندصدسال قدرت را در افغانستان در اختیار داشته اند به طور سنتی واقعیت اقوام تاجیک و ازبک را در شمال به رسمیت شناخته اند.^{۳۰} به همین خاطر امروزه در افغانستان، نیمه شمالی کشور که در کوههای هندوکش قرار داد، در مقایسه با نیمه جنوبی کشور که تحت کنترل پشتون هاست، از استقلال بیشتری برخوردار است.

دهه ۱۹۷۰، پاکستان قادر به تأمین امنیت استان بلوچستان خود نبود. افغانستان نیز برای تحت فشار گذاشتن پاکستان از تشکیل یک بلوچستان مستقل حمایت می کرد. دولت افغانستان، حداقل کاری که می کرد، این بود که پناهندگان بلوچ را مورد حمایت قرار می داد و امنیت رزمندگانی را که از مرز می گذشتند، تأمین می نمود.^{۳۱} در سالهای ۷۷-۱۹۷۳ مخاصمه میان بلوچ ها و دولت پاکستان شدت گرفت و به جنگی تمام عیار منجر شد. در این جنگ هزاران بلوچ جان خود را از دست داده و یا مجبور به ترک دسته جمعی بلوچستان شدند.^{۳۲}

شاه، نیز برای کاهش تمایلات قومی

بلوچ ها به همکاری با پاکستان رو می آورد. زمانی که «ذوالفقار علی بوتو» نخست وزیر وقت پاکستان، دولت ایران را در جریان شعارهای عده ای از بلوچ ها در مورد «بلوچستان بزرگ» گذاشت، دولت ایران وعده هرگونه کمک نظامی و اقتصادی و سیاسی را به دولت پاکستان داد. در واقع شعار بلوچستان بزرگ، تهدیدی مستقیم برای تمامیت ارضی و امنیت ایران به حساب می آمد. بنابراین دولت ایران در مورد این

۳- فروپاشی شوروی و مسئله تقویت ناسیونالیسم قومی بلوچ

با فروپاشی شوروی و تقویت ناسیونالیسم قومی در افغانستان و خطرات احتمالی تجزیه این کشور، مسئله ناسیونالیسم قومی بلوچ نیز وارد مرحله جدیدی شد. در سالهای اخیر، چشم اندازهای جدایی طلبی خصوصاً در منطقه بلوچ نشین پاکستان جدی بوده است. در سالهای شورش بلوچ ها، به خصوص در

قضیه حداکثر توان خود را برای همکاری با پاکستان به کار برد. در آن زمان، شاه با خواسته های جدایی طلبانه حکومت منتخب ایالت بلوچستان پاکستان، مخالفت شدیدی به عمل آورد.^{۳۳} در فوریه ۱۹۷۳، بوتو با حمایت های سیاسی و نظامی شاه، حکومت ایالتی بلوچستان را برکنار کرد، زیرا بلوچ های جدایی طلب در پاکستان خواهان استقلال بلوچستان بودند.^{۳۴} در جریان سفر بوتو به تهران نیز، کمک های مالی و نظامی بیشتری از سوی شاه به پاکستان پیشنهاد شد و شاه اظهار داشت: «مانمی توانیم در مورد حرکت های جدایی طلبانه در پاکستان بی تفاوت بمانیم.»^{۳۵} به دنبال آن، شاه برای نابود ساختن پایگاه های شورشیان چندین هلیکوپتر توپدار در اختیار پاکستان گذاشت.^{۳۶}

شاه در چارچوب همین سیاست تدریس زبان بلوچی در مدارس این منطقه و پوشیدن لباس محلی بلوچی در مدارس و مکان های عمومی را ممنوع اعلام کرد.^{۳۷} متعاقب این اقدامات، دولت ایران با برگزیدن رهبران قبایل، سردارها یا خانها به عنوان میانجی و وادار کردن آنها

به جانبداری از اهداف و منافع دولت در پوشش کنترل و نظارت بر توسعه های اقتصادی - اجتماعی مناطق سیستان و بلوچستان، توانست در منطقه نفوذ کند.^{۳۸}

هرچند همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که اصل را بر تساوی و برابری قومیت ها می داند، محدودیتهای سابق تا حدودی از منطقه برچیده شده، به طوری که گرایش های قومی بلوچ در سال های اخیر بسیار ضعیف گردیده است، اما به طور کلی در شرایط حاضر مسئله همجواری با پاکستان می تواند مهم ترین محرک خارجی برای تقویت ناسیونالیسم قومی بلوچ در ایران تصور شود. هرچند کشوری چون پاکستان خود به دلیل مبتلا بودن به معضل بلوچستان، سعی در جلوگیری از رشد تمایلات قوم گرایانه بلوچ ها را دارد، اما همجواری دو کشور خود به خود امکان تماس گروه های دو سوی مرز و خط پذیری از یکدیگر را فراهم می سازد. در حال حاضر مسئله اصلی، خطرات ناشی از تجزیه افغانستان و تأثیرات آن بر تمامیت ارضی پاکستان است که آن نیز به نوبه خود بر مرزهای شرقی ایران تأثیر می گذارد، در واقع

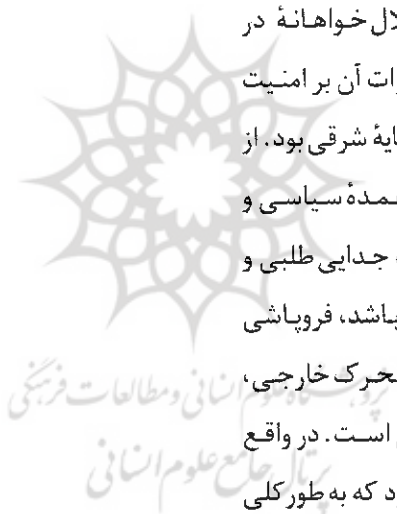
بلوچستان ایران با حدود ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با بلوچستان پاکستان از نظر زبانی، قومی، نژادی، فرهنگی، مذهبی، پیشینه تاریخی و پیوندهای جغرافیایی دارای مشترکات فراوانی است.^{۲۹}

تألیف: دکتر کیهان برزگر

کارشناس روابط بین الملل

نتیجه گیری

در این نوشتار تمرکز اصلی بر روی مسئله تأثیر فروپاشی شوروی بر تقویت گرایشهای استقلال خواهانه در مرزهای شرقی ایران و خطرات آن بر امنیت ملی ایران و کشورهای همسایه شرقی بود. از آنجا که معمولاً تغییرات عمده سیاسی و جغرافیایی با تشدید تمایلات جدایی طلبی و استقلال خواهی همراهی می باشد، فروپاشی شوروی نیز به عنوان یک محرک خارجی، منبع ناامنی و بی ثباتی است. در واقع برخلاف نظریات غالب موجود که به طور کلی آثار فروپاشی شوروی را مثبت ارزیابی می کنند، تحقیق حاضر به شکل جدیدی فروپاشی شوروی را منشأ تهدیدی خارجی برای امنیت ملی ایران می داند. بدین معنی که با تقویت گرایشهای استقلال خواهی قومیت ها در کشورهای همجوار ایران،



پاورقی‌ها:

۱. بنگرید به:

11- Graham E. Fuller, "The New Geopolitical Order", in: *The New Geopolitics of Central Asia and Its Borderlands....., op. cit.*, p. 40.

12- Daniel Pipes, *op. cit.*, p.70.

13-Mikhail Konarovsky, "Russia and Emerging Geopolitic Order in Central Asia," *The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands....., op. cit.*, p. 249.

14- Ibid.

15- Tahir Amin, "Pakistan, Afghanistan and the Central Asian States", in: *The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands. ... op.cit.*, p. 212.

- همچنین بنگرید به... ناصر تقفی عامری، «ژئوپلیتیک ایران و منطقه در دوران پس از جنگ سرد»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (سال اول، شماره ۲، پائیز ۱۳۷۱)، ص ۱۳.

16- M. Razyullah Ghazy, "Pakistan-U.S. Relations," *Pakistan Horizon*, 3rd Quarter 1983, pp. 43-44.

۱۷- ناصر مستوری کاشانی، افغانستان- دیپلماسی دو چهره، (تهران: ایرانشهر، ۱۳۷۱)، ص ۷۵.

18- Leon B. Poullada, "Afghanistan and United States: The Crucial Years," *The Middle East Journal*, (Spring 1981), pp. 186-187.

- همچنین برای آگاهی بیشتر از علل گرایش افغانستان به سوی شوروی، بنگرید به... گراهام فولر، «قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مجنر، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳)، ص ۲۶۱.

19- Daniel Pipes, *op. cit.*, p. 69.

۲۰- شیرین طهماسب (هانتر)، «قفقاز و خاورمیانه»، مجله گفتگو، (شماره ۱۶، تابستان ۱۳۷۶)، ص ۱۰۲.

21- Daniel Pipes, *op. cit.*, p. 66.

۲۲- گراهام فولر، همان کتاب، ص ۲۵۹.

۲۳- همان، صص ۲۶۰-۲۵۳.

سید محمود کاظم سجاد پور، «رابطه امنیت و توسعه در آسیای مرکزی و قفقاز»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (سال دوم، شماره ۴، بهار ۱۳۷۲)، ص ۱۱۰.

2. Seyed Kazem Sajjadpour, "Iran, The Caucasus and Central Asia," *The New Geopolitics of Central Asia and its Borderlands*, Edited by Ali Banuazizi and Myron Weiner, (London and New York: I. B. Tauris, 1994), P. 197.

۲- مهرداد محسنین، «افق‌های همکاری ایران و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (سال چهارم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۴)، ص ۱۰۲.

۴- شهرام چوبین، «ژئوپلیتیک جمهوریهای مستقل مشترک المنافع جنوبی: پیامدهای آن برای امنیت کشور»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۱)، ص ۹۲.

۵- ادموند هرزیگ، «ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵)، ص ۱۱
همچنین بنگرید به:

Daniel Pipes, "The Event of Our Era: Former Soviet Muslim Republics Change the Middle East," *Central Asia and the World*, Edited by Michael Mendelbun, (New York, 1994), p. 48.

۶- ادموند هرزیگ، همان کتاب، ص ۱۱.

۷- زبیبگینو برژینسکی، «خارج از کنترل»، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، (تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲)، صص ۱۷۴-۱۷۳.

۸- همان، صص ۱۷۹-۱۷۸.

9- Daniel Pipes, *op. cit.*, p. 87.

10- Rodney W. Jones, "Old Quarrels and New Realities: Security in Southern Asia After the Cold War," *Washington Quarterly*, XV, (Winter 1992), p. 114.

33- Selig S. Harrison, *In Afghanistan's Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptations*, (Washington, D.C, 1981), p. 97.

34- Dilip Hiro, *Iran Under the Ayatollahs*, (New York: Routledge and Kegan Paul, 1987), p. 351.

35- *Middle East Monitor*, 16 July 1973, p. 2.

36- Dilip Hiro, *op. cit.*, p. 362.

۲۴- بولتن بررسی کانونهای بحران، گروه تحقیق و تفسیر خیر صدا و سیما، واحد بولتن، فروردین ۱۳۷۴، ص ۵۸.

25- Daniel Pipes, *op. cit.*, p. 67.

26- *Ibid.*

۲۷- آنتونی هایمن، «اهمیت افغانستان برای آسیای مرکزی» ترجمه حسن نورایی بیدخت. مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سوم، (شماره ۵، تابستان ۱۳۷۲)، ص ۸۹.

۲۸- همان، ص ۹۰.

۲۷- اروین آریوال، همان مقاله، ص ۲۲۶.

29- Graham E. Fuller, *op. cit.*, pp. 38-39.

۳۸- همان.

30- *Ibid.*, p. 39.

۳۹- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید...

۳۱- گراهام فولر، همان کتاب، ص ۲۶۲.

علی محمد زارع مهر جردی، «عوامل همسازی و

۳۲- اروین آریوال «قومیت بلوچ در افغانستان»، ترجمه منیره حسینون، در: افغانستان، مجموعه مقالات، به کوشش

ناهمسازی با مرکز بلوچستان ایران»، پایان نامه

محمد حسین پاپلی یسردی با

فوق لیسانس، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی

همکاری انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، (تهران:

دانشگاه تهران، ۷۳-۱۳۷۲)، ص ۱۷۱.

آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲)، ص ۲۲۶-۲۲۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی